

اشراف ، مرقهان	المُتَرْفُونَ	صحنه	المَشْهَد
در ، دروازه	باب	آیا	أ = هَلْ
دراین هنگام	حينئذٍ	شنیده اید ، شنیدید	سَمِعْتُمْ
سواران	الراكِبُونَ	که	أَنَّ
مركبها	مراكب (مركب)	می آید	يَأْتِي = يَجِيءُ
به او احترام گذاشتند	قاموا بتبجيله	از او استقبال خواهیم کرد	سَنَسْتَقْبِلُ + هُ
طبق معمول شان	كعادتهم	به گرمی	بِحفاوة
فریاد زد	صاح = صرّخ	باید	يَجِبُ
چه منظوري داشتيد	ماأردتُم	که اجازه ندهیم	أَنْ لَا نَسْمَحَ
کردید ، انجام دادید	صَنَعْتُمْ = فَعَلْتُمْ	که بیایند	أَنْ يَأْتُوا
خوي ومنش	خُلُق	همانطور	كَمَا
احترام می گذاریم ، گرامی میداریم	نُعَظِّمُ	استقبال می کردیم	كُنَّا نَسْتَقْبِلُ
خودتان را به زحمت می اندازید	لَتَشُقُّونَ عَلَي أَنْفُسِكُمْ	پادشاهان	ملوك
بیهوده	عَبَثًا	وعده داده شده	المَوْعُود

مجبور کرد ، اذیت کرد	أَبْغَضَ	آماده کرده ایم	قَدْ هَيَّأْنَا
کسی	أَحَدٌ	برای همراهانت	لِمُرَافِقِيكَ
مارا باخبر کنید	أَخْبِرُونَا	چهارپایان تان	دَوَابَّ + كُمْ
پدیدار می شود	تَظَهَّرَ	ابا می کنیم ، نمی پذیریم	نَأْبِي
پدیده	ظَاهِرَةٌ	پرداخت بها	دَفَعَ الثَّمَنَ
رنگها	ألوان (لون)	عادت کرده ایم	تَعَوَّدْنَا
بارانی	الماطرة	که تقدیم کنیم	أَنْ نُقَدِّمَ
دلریا ، جذاب	خِلَابَةٌ	تقاضا می کنیم امید داریم	نَرْجُو
زندانی کردن	سَجَنَ	که آنها را بپذیرید	أَنْ تَقْبَلَهَا
اعتقاد داشتند	كَانَ يَعْتَقِدُونَ	اگر دوست دارید	إِنْ أَحْبَبْتُمْ
معتقد شده بود	كَانَ قَدْ إِعْتَقَدَ	مالیات	خَرَجَ
مسلمان	المُسْلِمَ	باز می داری	تَمْنَعُ
اولین کسی که	أَوَّلُ مَنْ	که هدیه دهیم	أَنْ نُهْدِيَ
		دادن هدایا	تقديم الهدايا

عربي 3 ص 53 - 28

سَنْرِيهِمْ	به آنها نشان خواهيم داد
نَزَّلَ	نازل كرد
تَنْزِيلاً	قطعاً
أَقْوَمُ	درست تر (ترين)
يُخَاطَبُ	سخن مي گويد با
أبناء البشر	افراد بشر، انسانها
ثقافة	فرهنگ
ثقافاتهم المختلفة:	فرهنگ هاي متفاوتشان
لهذا	بنابر اين
نَرِي	مي بينيم
أساليب (اسلوب)	روشها

السائلين	پرسش کنندگان ، جویندگان
يَحْدُثُ	رُخ مي دهد ، اتفاق مي افتد
إنكسار	شکستن
ضوء	نور ، پرتو
نزول الأمطار	ريزش باران
حَكَمَ بالسَّجْنِ	به زندان محكوم كرد
مدي الحياة	أبد ، در طول عمر
لَمَّا ماتَ	موقعي كه مُرد
أحرقوا	سوزاندند ، آتش زدند
جُثَّة	جسد ، بدن
الفترة = الزمان	زمان ، وقت
كان قد بلغوا	رسیده بودند
منزلة رفيعة	جايگاه والايي
راية	پرچم
بيد	با دستي

بگیر	إِلَيْكَ = خُذْ	از یکدیگر	بعضها عن بعض
تاریکیها	ظُلُمَات (ظلمة)	بسیار	إِخْتِلَافاً كَبِيراً
تاریکی	ظلمة = ظلام	تفاوت دارد	يخْتَلِف
عمیق	لُجِّي	بکار برده است	قد استخدَمَ
می پوشاند	يَغْشِي	دلایل روشن	البراهين (برهان)
موجی سوار بر موج	مَوْجٌ مِنْ فَوْقِهِ مَوْجٌ:	الأدلة (دلیل)	الأدلة (دلیل)
روی یکدیگر	بعضها فوق بعض	برهان = دلیل	برهان = دلیل
مارا آگاه کرده است	أَخْبَرَنَا	تا دربرگیرد	لتشمل
پدیده	ظاهرة	گروهها	فئات (فئة)
شگفت و عجیب	إِخْبَاراً عَجِيباً	به شکل های مختلف آوردیم	صَرَّفْنَا
کشف نشد	لَمْ يُكْتَشَفْ : مَا أُكْتَشِفَ	آرام نمی گیرد	لا يطمئنُ
تنها کشف شد	لَمْ يُكْتَشَفْ إِلَّا	تنها آرام می گیرد	لا يطمئنُ إِلَّا
نمی توانست	كَانَ لَا يَسْتَطِيعُ	کاملاً	إِطْمَئِنَاناً تَامّاً

وَأَنْ	وهي	غواصي کند	أَنْ يَغُوصَ
تاریک تر	أَظْلَمُ	بیشتر	أَكْثَرُ
دیگری	الأخري	20	عشرین
اثبات کرده اند	قد أثبتَ	200	مائتي (مائتين)
نوری	الضوئي	وجود نداشت	لم تكن هناك
تشکیل می شود	يَتَكَوَّنُ : يُشَكَّلُ	يَغُوصُ غواصي مي کند ، فرو مي رود	
هفت رنگ	سبعة ألوان	بیشتر از	غوصاً أكثر
رنگها (رنگ)	ألوان (لون)	توسط	بواسطة
قرمز ، سرخ	الأحمر	تجهيزات جديد	المُعَدَّات الحديثة
اولین رنگی	أوّل لونٍ	نجدُ (وجد) : مي يابيم	نجدُ (وجد)
که پنهان مي شود	يَخْتَفِي	آنجا	هناك
اگر مجروح شود	إن جُرِحَ	به ما می دهد	تُعطينا
به سختي	جرحاً شديداً	تصوير ، عكس	صورة

علاوه بر	إضافة إلى	خون	الدّم
گسترده‌گی	شمول	فقط می بیند	لا یرى إلاّ
عمومی تری	أعمّ	سیاه	الاسود
دو جفت	زوجین	هر رنگی که	كلُّ لونٍ
جماد	جماد	موجب ... می شود	يُسبّبُ
فیزیکدانان	علماء الفیزياء	پایان رنگ ها	آخرُ الالوانِ
که	أنّ	همان رنگ	هو اللونُ
هنگامی که	حينما	آبی	الازرق
می چرخد	یدور (دار)	پادماده	قرینُ المادّة
جاری شود (شد)	سأل	شاید بخاطر آورید	لعلّکم
پیرامون ، اطراف	حول	مرد وزن ، نر ، ماده	ذکرو أنثی
هسته	نواة	محدود نشد	لم یقتصرْ: ما اقتصَرَ
		درب‌گرفت	شَمَلَ

برنده	الحائز	گویا که وجود دارد	كَأَنَّ هُنَاكَ
انجام داد، اقدام کرد	قَامَ بِ	جسم کوچک	جُسيمًا : جسمًا صغيرًا
پژوهش ها	أبحاث (بحث)	ناشناخته	مجهول
پادماده ها	قرائن المادة	دیگری	آخر
تصریح کرد .	صَرَخَ	باری	شِخْنَةً
بدست آوردن	حصول علي	مخالف است با	تُخَالِفُ
دست یافتن بر	حصول علي	به نام (نامیده شده)	سُمِّيَ
به شگفتی	تصريحاً عجباً	نتیجه گرفتند	إِسْتَنْجَحَ
جائیکه ، آنجا که	حيثُ	هرجسمی دارد	لكلِّ جسمٍ
اشاره می کند	يُشيرُ	همتایی	قربناً
به منزله ی	بِمَثَابَةِ	فیزیکدان	الفيزيائي
احساسی	شُعورٍ	فیزیکدان	الفيزيائيّ : عالمُ الفيزياء
پنهانی	خفيّ	مسلمان	المُسلم

أثناء	خلال ، هنگام	قُلْ	بگو
الفخمة	باعظمت	الذي يعلمُ	کسي که مي داند
أُمِّي	درس ناخوانده	أنزله	آن رانازل کرد .
عاشَ	زندگي کرد	الضوء	نور
بيئة	محيطي	الأمِّيونَ	مردان درس ناخوانده
أُمِّيَّة	بي سوادي	الأمِّيَّات	زنان درس ناخوانده
دليل	نشانه اي	يَسْتَغْفِرُ	طلب آمرزش مي کند
علي أَنَّهُ	بر اينکه او	عيش الفقراء	همچون فقيران
تلقي	دريافت کرده است	قولاً سديداً	به درستي
تلَّقَّها	آنها را دريافت کرده است	صباح	صبح
مِمَّنْ (مِنْ + مَن)	از کسي که	أحد الأيام	يکي از روزها
السِّرِّ	راز	كان يلعبون	بازي مي کردند
السموات (السماء)	آسمانها	فَرَح	شادي ، خوشحالي

مادر	أمّ : والدة	آنها را دید	رَأَهُمْ
رشد یافت	نشأت = تَرَبَّت	لبخندزد	إِبْتَسَمَ
جوان	الفتاة : الشابة	همچون پدر	إِبْتِسَامَةُ الْأَبِ
سروري و حاکمیت	السيادة	مهربان	الحنون
دلاوري و سوارکاري	الفروسيّة	به آنها سلام کرد ، ..	حِيَاهُمْ
سخنوري	البيان	به نيکي	تحيّة طيبة
دوبرادرش	أخوها (أخوان + ها)	بايستد	أن يتوقّف
فرماندهان	قادة : (قائد)	همچون داور	مُشاهدة الحَكم
دلاوران	فُرسان (فارس)	شروع به توجه نمود	بدأ ينظر
چگونه ، کجا	أنيّ	شادمانی	البهجة = السرور
ادامه مي يابد	يَدومُ (دام)	بر چهره اش	علي وجهه
خوشي	الصّفاء	آيا عمل مي کني	أ تعمل ؟
از دست داد	فقدت	به آنچه	بما

از اوخواست	طلبَ منها	از دست داده بود (حال)	وقد فقدت
که بسراید	أَنْ تُنْشِدَ (منصوب)	جنگهای قبیله ای	الحروب القبلیّة
بیشتر	أكثر	احساس ... می کرد	كانت تشعر
اینگونه	هكذا	افسردگی ، مصیبت	الکآبة
تغییر یافت ، دگرگون شد	تَحَوَّلَتْ = تَغَيَّرَتْ	تا اینکه	إِلَى أَنْ
بسیارگریان	بِكَاءٍ	تابید	أَشْرَقَتْ
قیامت ورستاخیز	البعث والنُّشور	نزد پیامبر آمد	جاءت الي النبيّ
به او چشانند	أذاقها	احساس کرد	أَحَسَّتْ = شعرت
پرورش داد ، تربیت کرد	رَبَّتْ	که	أَنَّ
ارزشها	القيَم : (قيمة)	آرامش	السَّكِينَة : الإطمئنان
سالها	سَنَوَات (سنة) = أعوام	سرائید	أَنْشَدَتْ
شدت یافت ، سخت شد	إِشْتَدَّتْ	برخی از	بعضَ
جنگ ها	الحروب (الحرب)	آنها را شنید	سَمِعَهَا

پایداری کنید	صَابِرُوا	روانه شد	إِنْدَفَعْتُ
مرزبانی کنید ، آماده باشید	رَابِطُوا	سپاه ، ارتش	جُيُوشُ (جیش)
برخاست	قَامَتْ = نَهَضَتْ	رویاری با	مُوجَّهَةٌ
آورد ، آماده کرد	أَحْضَرَتْ	تاریکی ، سیاهی	الظُّلَامُ = الظُّلْمَةُ
پوشاند	أَلْبَسَتْ	4	الأربعة : 4
(حال) : یکی یکی	واحداً فواحداً	اسلام آوردید	أَسْلَمْتُمْ
آنهارا بدرقه و مشایعت کرد	شَيَّعْتَهُمْ	مطیعانه	طَائِعِينَ (حال)
میدان جنگ	ساحة المعركة	آزادانه	مُخْتَارِينَ
روانه می شود	يَنْدَفِعُ	آنچه را که آماده کرده است	مَا أَعَدَّ
پسران	الأبناء (ابن)	بدانید	إِعْلَمُوا :
تکبیر گویان	مُكَبِّرِينَ (حال)	سرای ماندگار	الدار الباقية
لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ گویان	مُهَلِّلِينَ (حال)	بهتر	خَيْرٌ (اسم تفضیل)
درحالی که می خواهند	وهم يدعون	شکیبا باشید ، صبر کنید	إِصْبِرُوا

أَبِيهَا وَأَخَوَيْهَا	پدر و دو برادرش	أَنْ يُقَوِّيَ	قوی گرداند
مَاسِيكُونَ	آنچه اتفاق خواهد افتاد	وَيَرْزُقُهُمْ	نصیبشان گرداند
مَاسِيكُونَ	آنچه حاصل خواهد شد	سَبِيلٌ	راه
أَعْظَمَ (اسم تفضيل) بزرگتر		أَسْتَشْهِدُ	اشهید شد
إِنْتَصَرَ	پیروز شد (شدند)	أَوَّلُ أَبْنَائِهَا	اولین پسرانش
يُحْصِي	شمرده می شوند	أَشْفَقَ عَلَيْهَا	دلسوزی کرد
نُبِّغُهَا	به او ابلاغ کنیم : برسانیم	كُلُّ مَنْ	هر کسی
تَسْتَقْبِلُ	به استقبال می رود	كَانَ يَعْرِفُهَا	اورامی شناخت
الْعَائِدِينَ	بازگشت کنندگان	سُتُوَاجَهُ	روبرو خواهد شد
لَمْ تَسْأَلْ	ماسألت : نپرسید	نَبَأٌ = خَبْرٌ	خبر
إِنَّمَا	منحصراً ، تنها فقط	إِسْتِشْهَادٌ	شهادت
جَرَتْ	جاری شد	فَقْدَانٌ	از دست دادن
دَمُوعٌ (دمع) : عِبْرَاتٌ	عِبْرَاتٌ : اشکها		

الذین قُتلوا	کسانیکه کشته شدند	وجه	چهره و صورت
أموات (میت)	مرده	يُقَال (مجهول)	گفته می شود
أحياء (حيّ)	زنده	لايُمكن	امکان ندارد
يُرزقون	بهره مند می شوند	لاأنسي	فراموش نمی کنم
قائلة (حال)	بااین گفته ، درحال گفتن	بُكاء	گریه
شرفني	مرا مفتخر کرد ، به من افتخار داد	عويل	شیون ، گریه وزاری
أرجو	امیدوارم ، تقاضا می کنم	بُكاء = عويل	
أن يجمعني بهم	مرا با آنها گرد آورد	كأنّ	گویا که ، انگار که
مُستقرّ	جایگاه	عيون (عين)	چشمان
عريق	اصیل و ریشه دار	ناقل الخبر	خبرنگار
		كرمي	بزرگداشته است ، ارج نهاد
		ترنمت	زیر لب گفت
		لا تحسبنّ	هرگز مپندار

صامت	ساکت	ملتمساً (حال) با التماس
عفوٓتُ	گذشتم ، گذشت کردم	أَنْ يَحْمِلُهُ که اورا ببرد
المُخْطِي	خطا کار	معه باخود ، همراهش
لَا تَقُمْ	نایست ، بلند نشو	وهو فرحٌ در حالیکه خوشحال بود
تَكَلَّمَ (امر)	سخن بگو	دفع هُل داد
معتدياً (حال)	تجاوز کارانه	أَوْقَعَ رمی : انداخت
أَعْتَصَمُ	چنگ می زنم	الفرس اسب
الغایات السامیة	هدفهای والا	الزّمام عنان و افسار
وهي تُحْرَقُ	می سوزاند	صاح = صرخ فریادزد
كان يُواصِلُ	ادامه می داد	وقد یئسَ مأیوس شده بود
بینما	در حالیکه	هازئاً = ساخرأً مسخره کنان
كان سائراً	می رفت	تُریدُ می خواهی
واجهه	با او روبرو شد	ستموتُ خواهی مُرد